

در تضیق بر استدلال به مقبوله ابن حنظله بر اعتبار عدالت در قاضی به دلیل تعبیر امام - علیه السلام - (الحکم ما حکم به اعدلهما) می‌توان گفت :

تمام کلام در تفسیر عدالت است و الا در اصل اعتبار عدالت سخنی نیست، لکن تفسیر آن به آن چه در فقه است و قول به وحدت معنای آن در همه ابواب مورد شک و گفتگو است.

اشکال فوق بر استدلال به روایت سلیمان بن خالد واضح تر می‌نماید، چون در روایت آمده بود : «العادل فی المسلمین» و این تعبیر با توجه به تناسب حکم (اعتبار عدالت در مسلمین) و موضوع (حکومت بر مردم و بین مردم) ظهور در عدالت متناسب با مقام حکومت و قضاوت دارد؛ به ویژه اگر «فی المسلمین» ظرف اجرای عدالت باشد نه به معنای شهرت به عدالت در بین مسلمانان. نسبت به استدلال به فقره «اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک» که گفته شده : دلالت بر اعتبار عدالت یا فوق عدالت . در قاضی دارد، می‌توان همان بیانات فوق نسبت به استدلال به مقبوله و روایت سلیمان بن خالد را داشت، به ویژه که آن چه در ادامه نامه راجع به شرایط قاضی و حاکم می‌آید، شرایطی کاملاً متناسب با حیثیت قضا و حکم است. بدون تردید این فقره از نامه امام - علیه السلام - اگر دلیلی بر رد اعتبار عدالت فقهی در قاضی نباشد - که هست - دلیل بر اعتبار آن نیست.

نقد استدلال به اولویت

نسبت به استدلال به اولویت نیز، وضعیت بهتری حاکم نیست؛ زیرا در روایات مرتبط با شرایط امام جماعت وثوق به دین و امانت‌داری وی مطرح شده است. و البته فقیهان بدون توضیح مکفی از این داشته‌ی مستفاد از روایات به اعتبار عدالت فقهی در امام جماعت رسیده‌اند، شاید به این گمان که «وثوق به دین، مساوی با عدالت است؛ در حالی که وثوق به دین را به گونه‌ای دیگر معنا کردیم؛ به علاوه نظام فکری و فقهی‌ای که عقول عوام و خواص را غیر قادر بر ادراک مناطات احکام می‌داند، چگونه مناط اعتبار عدالت را در امام جماعت فهمید و به این حد از ادراک رسید که این مناط در قاضی نیز وجود دارد؟! شاید امام جماعت - به دلیل منزلت خاصی که دارد - باید عادل فقهی باشد؟! به تعبیر دیگر:

عدالت در امام جماعت اقتضایی دارد و در قاضی اقتضایی دیگر.

در این میان استدلال به عدالت در ولی بر یتیم و امثال او عجیب است، زیرا اعتبار عدالت فقهی در ولی یتیم و غیر یتیم هم قابل قبول نیست؛ به راستی چگونه می‌توان از مثل روایت زیر کشف اعتبار عدالت فقهی در ولی یتیم و غیر یتیم کرد؟! توجه کنید : «... لا بأس بذلک اذا باع علیهم القیم لهم الناظر فی ما یصلحهم، فلیس لهم ان یرجعوا فی ما صنع القیم لهم الناظر فی ما یصلحهم».¹

¹. الوسائل، ج 17، ابواب عقد البیع، باب 15، ص 361 و 362، ح 1. در این باره قبلاً نیز به تفصیل صحبت شد.

نقد استدلال به اجماع

نسبت به نقد استدلال به اجماع - که مستمسک گروهی از فقیهان به عنوان تنها دلیل یا یکی از ادله است - می‌توان هم نقد کبروی و صغروی را که معمولاً مطرح می‌کنند، بیان کرد؛ و هم نقد افزونی که در این جا وجود دارد و آن کشاندن پای اجماع به عدالت فقهی است، با این که قبلاً به اندیشه توسعه در تفسیر عدالت از سوی جمعی از فقیهان اشاره شد. بر این اساس به هیچ وجهی نمی‌توان عدالت مورد اتفاق در قاضی را به عدالت فقهی معروف در دوران‌های اخیر تفسیر کرد و آن را به حساب همگان گذاشت.

نقد استدلال به سایر وجوه

اعتبار عدالت فقهی در مفتی، هر واجب الاطاعه‌ای و مخیر که مستمسک برخی بر اعتبار عدالت فقهی در قاضی بود نیز مورد مناقشه است، آن چه دلیل بر آن داریم رسیدن انسان در مورد این گروه‌ها به حدی از اطمینان و سایر شرایطی است که در راستای شأن آن‌ها لازم است.

شاید در همه این وجوه، اعتبار عدالت فقهی در مفتی مورد تقلید موجه‌تر باشد و این در حالی است که موقعیت این شرط سندا و فقهاً متزلزل است²؛ هر چند ممکن است فخامت شأن تقلید اقتضای اعتبار عدالت فقهی کند لکن این پدیده در قاضی جاری نیست البته آن چه ما به آن معتقدیم (به جای شرط عدالت فقهی): «کونه امیناً فی رأیه و قوله» است و نسبت این شرط با شرط عدالت فقهی عام و خاص من وجه است، نه تساوی و نه غیر آن.

تمسک به اصل عدم در فرض عدم عدالت فقهی نیز قابل مناقشه است؛ زیرا هر گاه اقتضای ادله ما را به قرار برساند - که میرساند - چه جای طرح این اصل است. ضمناً وقتی نسبت بین عدالت فقهی و آن چه ما به دنبال اثبات آن هستیم عام و خاص من وجه است؛ از این رو این اصل به کارش نمی‌آید. وجه عقلی که آخرین وجه بود و ما آن را آوردیم، قابل دفاع است، لکن دلالتی بر اعتبار عدالت فقهی در قاضی ندارد.

2. ر.ک: حواشی العروة الوثقی از قبیل مستمسک العروة الوثقی، ج 1، ص 42، ذیل مسأله 22.